

نگاهی به تاریخچه کودتا از نیمه قرن بیستم به این سو	صفحه ۸
قهرمان یا کودتاجی؟	صفحه ۹
بحران اخلاقی و ارتباطی در متن جامعه ایران	صفحه ۱۰

نگاه	
تاریخچه مختصر کارنامه سیاه حکومت‌های نظامی در دوران جنگ سرد	
مکتب‌های فاشیست و مرثیه نام‌های فراموش‌شده	
سیاوش رزمند	
واسیلیوس واسیلیوکوس در ابتدای رمان سیاسی‌اش «زد» که اقتباس سینمایی‌اش توسط کوستا گاوراس، شهری جهرنی در سال‌های جنگ سرد داشت، جملاتی شبیه به این را از زبان ژنرال یونانی در یک مجمع در حضور چهره‌های امنیتی و نظامی جاری می‌کند: «من می‌خواهم درباره بیماری سفیدک خودمان یعنی کمونیسم سخن بگویم... با کمونیسم نیز باید مبارزه‌ای چون مبارزه با سفیدک به عمل آورد، مانند سمپاشی تاکستان‌ها که در سه مرحله است و از سفیدک جلوگیری می‌کند. سمپاشی انسان با ترکیبات مناسب با شرایط؛ امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. مدرسه‌ها نخستین مرحله این سمپاشی است... سمپاشی دوم، در این مورد روی سخمن با دانشگاهیان، کارگران و جوانانی است که درگیر با این مشکلات هستند. هرچند که این سمپاشی موفقیت‌آمیز باشد یا باید بگویم که بسیار دشوار است، البته نمی‌گویم غیرممکن است، چه تاثیر ویران‌سازی که آفت سفیدک کمونیستی در پی دارد، درخت مقدس آزادی یونان را می‌خشکاند. سمپاشی سوم طی یک دوره پنج‌ساله صورت خواهد گرفت، نتیجه:به‌این ترتیب،سرزمین حاصلخیز یونان تنها میوه‌های نیکو به بار خواهد آورد و بیماری زمان ما – کمونیسم و سفیدک – سرانجام و برای همیشه ریشه‌کن خواهد شد.»*	
سخنرانی ژنرال یونانی محصول دورانی است که می‌توانست به هر زبانی و از دهان هر درجهداری شنیده شود. جهان جنگی خونین را پشت‌سر گذاره بود. زردها بیرق سرخ بر فراز تیان آن من افراشته بودند و چریک‌های ریشو باتیستا را از هاوانا فراری داده بودند. در دیگر سو اما ژنرال‌ها تمرین کودتا می‌کردند. آزادی‌های مدنی به بهانه امنیت ملی به شکلی گسترده پایمال می‌شد. مخالفان سیاسی و فعالان کارگری و دانشجویی با انگ کمونیسم و سرکوب روبه‌رو بودند. دامنه دخالت نظامیان اسما مرزهای جغرافیایی نمی‌شناخت. اندونزی، کره‌جنوبی، السالوادور، شیلی، ایران و یونان تبدیل به اتاق تمرین سازمان‌های امنیتی مخوفی شدند که کارت‌سفید حمایت آمریکا برای شکار و شکنجه شهروندان خود را داشتند. از طرفی ارمان فلسطین به پشت دروازه اروپا رسیده بود، مونینخ سیتامبری خونین را به یاد سپرد و جنبش دانشجویی پاریس را شعلور کرده بود.	
روزنخیز شب***: چهره تاریک اروپا و آمریکای دهه ۷۰	
غرب در دهه ۷۰ قدام به دوران شگفت‌انگیزی گذاشته بود. از ماه می پاریس‌ها چندسال بیشتر نگذشته بود. جنبش‌های سیاسی به سوی رادیکال‌شدن پیش می‌رفت. مثلی در آن سال‌ها وجود داشت که هر صبح که برمی‌خیزی یک کودتا در گوشه‌ای از کره خاکی اتفاق افتاده است. جوانان آمریکایی فستیوالی از صلح و موسیقی در وودستاک برپا کردند و چپ‌های تندرتور اما «جنبش زیرزمینی هواشناس‌ها» (برگرفته از ترانه‌ای از باب دیلن) و «بلک پنترز» را پایه گذاشتند و کمر به سرنگونی امپریالیسم در خاک آمریکا بستند. آرمان راهبی فلسطین و مبارزات آمریکای لاتینی جرقه دنیایی جدید را زد. جوان‌های آلمانی قید دانشگاه‌ها را زدند و راهی کمپ‌های انقلابی آموزش نظامی در یمن و فلسطین شدند.	
لیوچ رامیرز سانچز یا «کارلوس شغال» انقلابی تمام‌عیار آن‌روزها یک‌تنه سایه جنگ شهری را در تمام اروپا گسترده بود. هواپیماها از آسمان اروپا روده می‌شدند و یک‌به‌یک در الجزایر، لیبی یا عراق و اردن فرود می‌آمدند. «سلول‌های انقلابی آلمان» و «فراکسیون ارتش سرخ» (بادر-ماینهوف) در کنار «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» ایستاده بودند و بیخ گوش دیوار بتنی برلین هوای سرنگونی دولت فدرال آلمان را در سر می‌پروراندند.	
در اروپا به جز اسپانیای فرانکو، افسران دست راستی پرتغال، یونان و ترکیه نیز دست‌کمی از قطماران لاتین خود نداشتند. در اروپای غربی اما کودتا جای خود را به فضایی امنیتی داد که کنترل‌کننده سندیکاها و دانشگاه‌ها بود.	
در سال ۱۹۷۷ «هانس یواخیم کلین» (از سلول‌های انقلابی) آلمانی اسلحه خود را با یک نامه برای نشریه اشپیکل ارسال کرد و خروج خود از فعالیت‌های مسلحانه را اعلام کرد. همان سالی که آلمان خشونت‌بارترین روزهایش را پس از جنگ دوم جهانی نظاره می‌کرد. جنگ دولت آلمان و گروه‌های مسلح به اوج خود رسید. ترورها افزایش یافت، پرواز لوفتازای ۱۸۱ به پایانی خونبار رسید و افسر سابق «اس‌اس» بازگان سرشناس و رهبر صنعتی «هانس مارتین شلیور» روده و جسدش در یک ماشین پیدا شد، هنگامی که دولت آلمان از آزادی اعضای زندانی (فراکسیون ارتش سرخ» درقبال آزادی شلیور سرباز زد.	
«پاپیز آلمان» اما با مرگ‌های مشکوک رهبران ارتش سرخ که در سلول‌های خود کشته شدند تکمیل شد. ادعای خودکشی باورپذیر نبود. عملیات‌های گروه با اعدام‌های سرباپی اعضای زندانی ارتش سرخ که حتی کسی به توجیه‌شان ننشست تلافی شد. جدای از این تعدادی از اعضای این گروه‌ها نیز جان خود را در خیابان‌ها و درگیری با پلیس از دست داده بودند. قتل «آلدو مورو» به دست «بریگاد سرخ ایتالیا» در سال ۱۹۷۸، ترجمه ایتالیایی حوادث آلمان بود. «بریگاد سرخ» با هدف وادار کردن ایتالیا به خارج‌شدن از پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) دست به رشته فعالیت‌های مسلحانه زد بود.	
ادامه در صفحه ۹	

مکت	
نبرد تاکتیسین‌ها و تئوریسین‌های کودتا	
تانیا تجلی	
در سال ۱۹۳۱ «کوزیو مالاپارت» تمام اروپا را گشت تا راهی برای چاپ کتابش به نام «فن کودتا» پیدا کند؛ اثری که به‌طور مخفیانه منتشر شده بود بالاخره مورد توجه «ذیل الوی» فرانسوی قرار گرفت و در این کشور منتشر شد. اما دو سال بعد این نویسنده ایتالیایی توسط پلیس فاشیست به جرم «را‌اندازی اعتراض علیه فاشنیسم در خارج» دستگیر شد و به مدت پنج‌سال به جزایر «لیپاری» تبعید شد. با این حال «موسیلینی» که از قدرت این نوشته خبر داشت مراقب مالاپارته بود و در حرکتی عجیب در سال ۱۹۴۰ او را به‌عنوان سفیر جنگ معرفی کرد. با این حال در این میان هنوز چیزی می‌نگید و آن هم این بود سنتی می‌توان علاقه به لیبرالیسم اجتماعی را دید البته تا آنجا که به سوی لیبرالیسم انتشار پیدا نکرد. انتشار کتاب «فن کودتا» مثل بمب در آن برهه سروصدا به راه انداخت، دولت‌های فاشیست و کمونیست همان‌قدر در خطر قرار گرفته بودند که دول پارلمانی. در واقع از «النین» گرفته تا «پیلیوسدسکی» حتی «بنایارت» در امان نبودند اما روی صحت مستقیم این کتاب بیشتر متوجه موسسلیینی و هیتلر بود که آنها را بی‌مسئولیت و خودکامه معرفی کرده بود. در این میان به نظر می‌رسد تنها تئورسکی‌کی از تیغ انتقادهای او تا اندازه‌ای در امان بود، هرچند که مالاپارته می‌نویسد تنها اشتباه «تروئسکی» این بود که پهودی بود و توسط یهودی‌ها احاطه شده بود. اما چرا این کتاب خشم قدرت‌های بزرگ آن زمان را برانگیخت؟ مالاپارته در این کتاب می‌نویسد این قدرت‌مدارها آدم‌های ناچیزی بوده‌اند و اگر به‌قدرت رسیده‌اند به دلیل هوش و شجاعتشان نبوده بلکه به‌دلیل مهارت در فن کودتا بوده که اطرافیشان در اجرای آن موفق بوده‌اند. با این حال قبل از ادامه این مبحث باید به مطالبی اشاره کرد تا این روند روشن تر شود.	
کودتا	
کودتا واژه‌ای فرانسوی و به معنای سرنگونی ناگهانی دولت توسط گروه کوچکی از اعضای دولت کنونی- به‌طور معمول نظامیان- است. زمانی گفته می‌شود کودتا به صورت موفق رخ داده است که این گروه کوچک قدرت خود را مسلط کنند. کودتایی که ناموفق است معمولاً به جنگ داخلی منتهی می‌شود. با این حال نمونه‌هایی مبنی بر کاربرد خشونت در کودتا هم وجود دارد. کودتای موفق زمانی صورت می‌گیرد که گروهی انقلابی دولتی را سرنگون می‌کنند و خود به‌عنوان رهبران جدید، قدرت را در دست می‌گیرند. «ادوارد لوتواک» در کتابی با نام «کودتا، راهنمای عملی» آن را اینگونه توصیف می‌کند: «کودتا عبارت از خنثی یک جناح کوچک اما نافوذ دولتی است در ارکان حساس حکومت و کسب قدرت سیاسی با توسل به ابزارهای گوناگون»- با این حال خشونت‌آمیز. نیروهای مسلح، اعم از نظامی و شبه‌نظامی عامل تعیین‌کننده در تعریف کودتا نیستند.» از لحاظ سیاسی کودتا مهندسی سیاسی همراه با خشونت بدون تغییرات اساسی در سیستم سیاسی و شکل حکومت است. در دوران مدرن، کودتا در آفریقا بیش از پیش شایع بوده است. بین سال‌های ۱۹۵۲ تا ۳۳٬۲۰۰ کشور تجربه کودتا داشته‌اند.	
ادامه در صفحه ۸	



رفتارشناسی کودتاگران با معیارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

مدرن‌نیه؛ بهترین پیمان‌ه کنش سیاسی

پشتیبانی جامعه جهانی برای رشد دموکراسی-که گاه نیازمند چشم‌پوشیدن قدرت‌های منطقه‌ای یا جهانی از منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیک در کوتاهمدت است- کافی است. بلوک مشرق که در تاریخ هیچ‌گاه مدعی حمایت از دموکراسی نبوده اما غرب تاکنون بسیار دموکراسی را قربانی کودتاگران کرده است، چیزی که در هزاره‌سوم، دیگر پذیرفتنی نیست.

اما رفتار کودتاگران در درجه بالایی از اهمیت به اقتصاد پیوند می‌خورد. بخش عمده‌ای از کودتاهای معاصر کودتاهایی ایدئولوژیک بوده‌اند که شالوده‌شان نظریه‌های اقتصادی بوده است، مثلاً نزاع طبقه‌ای یا دعوای کمونیست‌ها و کاپیتالیست‌ها دهه‌هاست یکی از جنجالی‌ترین بحث‌ها این بوده که آیا کودتایی که به‌لواض بهتر اقتصادی بینجامد کودتایی پسندیده‌است؟

کودتاگران چپ کمتر موفق به این شده‌اند که رفاه اقتصادی را همراه بیاورند حتی اگر در کوتاهمدت رضایت قلبی را به ارمغان آورده باشند. نمونه‌ای نداریم که کودتایی چپگرا به رونق اقتصاد کشوری منجر شده باشد. دلایل عمده، نخست آسیب‌پذیربودن ایدئولوژی‌های چپ انقلابی است که بسیار با سوسیال-دموکراسی مدرنی که جواب گرفته فاصله دارد و دوم قطع ارتباط دنیای پیشرفته با کودتاگران هستند. کودتاهایی که در کوتاه و میان‌مدت به رشد اقتصادی منجر شده‌اند. جنجال بر سر اینهاست. اینکه مثلاً دولت پوینوشه از دولت آئنده عملکرد اقتصادی بهتری داشته، نشان درستی رفتار کودتاگران غرب‌گراست؟ چنین به نظر نمی‌آید. سیل کمک‌های آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی معمولاً یاریگر نخست دولت‌های کودتایی غرب‌گراست. کودتاهای خونین لاتین با آرام عرب نمونه‌هایی خویند، مساله اینجاست



که آیا حکومتی، مردمسالار در درازمدت با توجه به بهره‌گیری از تمامی نیروهای داخلی و سیاست متوازن خارجی منتج از یکپارچگی سیاست داخلی، به نتایج بهتری نخواهد رسید؟ کشورهای غیردموکراتی هستند که وضعیت اقتصادی خوبی دارند. اما آیا اینها در صورت دموکرات‌بودن وضعیت بهتری نداشتند؟ اینجا دو نکته هست. نخست همان وظیفه اخلاقی غرب. دوم آنکه تجربه ناآرامی‌های دو سال گذشته نشان داده که اقتصاد تنها مساله مردم هزارم‌سوم نیست. گرچه در میان شورش‌های اخیر بیشتر اعتراضات در کشورهایی که به لحاظ اقتصادی وضعیت ناپسایمان داشته‌اند، انجام شده اما کشورهایی با سرانه‌های بالای درآمدی هم بوده‌اند که تظاهرات بزرگ و کوچک را به خود دیده‌اند. اقدامات دولت‌های قطر، امارات، کویت و... پس از بهار عربی را می‌توان در همین راستا تحلیل کرد. پس حتی کودتاهای موفق به لحاظ اقتصادی در دهه‌های گذشته را هم نمی‌توان ستود چه رسد به کودتاهای جدید. در دهه‌های اخیر و به‌ویژه در این سالیان در برخی کشورهایی که در ظاهر با برگزاری انتخابات دموکراتند یا آنانی که حداقلی از دموکراسی را دارند، رسم شده که در برابر سرکوب یا تهدید سیاسی به آراستن شهرها و روستاها با مظاهر پیشرفت اقتصادی دست زده

کودتای خوب؛ کودتای شکست‌خورده است

بود، گیتار می‌نواخت و به سبک «چه» با لباس و پوتین نظامی در سازمان ملل سخنرانی می‌کرد. سانکارا مسافر واگن آخر قطاری بود که در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی در جهان‌سوم ریل‌گذاری شد و رانندگان آن افسران جوان و پرشور بودند. پیش از او «نجیب» و «ناصر» در مصر، «فاسم» و «عارف» در عراق، قذافی در لیبی و... چیزی را رهبری کرده بودند که آن‌روزها «کودتای مرقی» نامیده می‌شد. جالب اینکه سرشنست اغلب افسران نیز کم‌وبیش یکسان بود و اغلب سر سالم به گور نبرندند فقط «جمال عبدالناصر» در گوری آرام در سرزمینی که دوستش می‌داشت جای گرفت و پیش از آن بر دوش مردمانی که تا دم واپسین مجذوب کاریزمایش بودند تشییع شد. کودتاجیان مترقی همه برای سرزمین‌هایشان «ارزوه‌ای بزرگ» در سر داشتند. سانکارا پس از به‌قدرت رسیدن، مرسدس‌بنزهای دولت را فروخت و



حمیدرضا آریان‌پور

این روزها نه‌تنها در ایران به‌خاطر ۶۰سالگی کودتای ۲۸مرداد علیه نخست‌وزیر مردم‌پسند و میهن‌دوست سخاو بسیار از کودتا می‌رود، که کودتای تازه مصر هم همه انجمن‌های اندیشه‌ای جهان را سرگرم گفت‌ووشودن از کودتا کرده است.

در دنیای معاصر، پیش و پس از دست‌به‌دست شدن نامعمول قدرت، همیشه صحبت از خوب یا بد بودن کودتا بوده، از خیر و شر بودن کودتاگران. آیا کودتای خوب و کودتاجی خوب داریم؟ رفتارشناسی کودتاگران پرشمار در گرداگرد جهان در دوره‌های گوناگون تاریخ معاصر کلاف پیچیده‌ای به دست می‌دهد که دوری درباره پیامدهای کودتا برای مردم یک کشور را دشوار می‌کند، اما در دوره مدرن هرگز نمی‌توان حتی نرم‌ترین کودتاها را هم در راستای سود مردمان دانست. برای سنجش کودتا و کودتاگران پیمان‌هایی نیاز است که شرق و غرب را پاسخگو باشد. دموکراسی در سیاست، رشد در اقتصاد، لیبرالیسم در روابط اجتماعی از معیارهای کمک‌کننده‌اند. در نهایت، از همه اینها به اهمیت مدرن‌نیه می‌توان رسید.

نخستین استاندارد که به ذهن می‌آید مسیر دموکراسی است، که کودتا علیه دولت مدنی یا حتی دولت نظامی که حکومت مدنی را در دست گرفته استفاده از ابزار خشن برای به دست گرفتن کنترل عمومی است. کودتا را گروهی از دولت-چه از مقامات کشوری یا پشتیبانی بخشی از مقامات لشکری و چه بخشی از مقامات لشکری به‌گونه مستقل- انجام می‌دهند. کودتا همین شورش اقلیت است. حتی اگر دولت واژگون‌شده غیردموکرات باشد کودتا، بخشی از آن طغیان غیردموکرات‌هایی علیه غیردموکرات‌ها دیگر است، مهم‌تر آنکه چیزی به نام کودتای مردمی وجود ندارد. دخالت قهرآمیز مردم علیه دولت به انقلاب و نه کودتا منجر خواهد شد و کودتایی که مدعی حرکت در مسیر خواست مردم است نهایتاً با توجه به لزوم تفکیک مردم به حامی و مخالف کودتا در جهت عکس دموکراسی کامل حرکت خواهد کرد.

رفتار کودتاگران در قرن پیش را البته حتی در نمود ظاهری هم کمتر می‌توان به مردمسالاری پیوند زد. کمتر کودتاجری در قرن پیش، محور اصلی تبلیغات پیش و پس از کودتایش را حکومت مردم قرار داده است. کودتاهای غرب‌گرا هم حتی از این قاعده مستثنا نیستند. استنادرهای دو‌گانه غرب در دهه‌های قبل به سرنگونی دولت‌های چپگرا یا ضدغربی منجر می‌شد که با هیچ معیاری دموکرات نبودند. اما کودتاگران قدیم و جدید همیشه تلاش دارند خود را مردمی نشان دهند که یا به خاطر آمادمن‌بودن بستر فکری جامعه و برای رشد واقعی دست به دخالت رده‌اند یا از سر قدرت کافی نداشتن مردم برای ایجاد تغییر، در هرحال نتیجه یکی است. یا اکثریت مردمی که دارای قوه تشخیص دانسته نمی‌شوند محدود می‌شوند یا اقلیت مخالف سرکوب. مصر تازه‌ترین نمونه «کودتا برای دموکراسی» است. بدترین گام برای دموکراسی، در دموکرات نبودن دولت محمد مرسی تردیدی نیست. دولت او از زمان روی کار آمدن روزبه‌روز بیشتر با سوءاستفاده از قدرت اعطا شده از سوی مردم جهت تحدید دگراندیشان بهره برد. دموکراسی احترام به اقلیت است و مخالفان مرسی در مصر حتی اقلیت هم نیستند. مرسی و اخوان‌المسلمین در انتخاباتی که به قدرت گرفت‌نشان انجامید، چیزی حدود یک‌چهارم آرای مردم را داشتند. نمی‌ از آرای نمی‌ از مصریان که در انتخابات شرکت کرده بودند. اما چگونه ممکن است کودتای ارتش با حمایت لیبرال‌ها را کنشی دموکرات دانست؟ مگر جز این است که حالا اخوانی‌ها سرکوب می‌شوند و برای راه رادیکال‌ترشدن تندروهایی هموار می‌شود که صندوق رای را از پایه پذیرفته نمی‌دانند؟

درمورد رابطه کودتا و دموکراسی، اگر در سال‌های دور لزوم اقدام قاطع با هدف آماده‌کردن اجتماع برای پذیرفتن دموکراسی نزد برخی پذیرفته بود، حالا سال‌هاست که کودتا دیگر هرگز پاسخ لازم نیست. اصولاً دیگر هیچ جامعه‌ای تا آن حد عقیم‌مانده وجود ندارد که به کودتا برای حرکت به سوی کمال نیاز داشته باشد. حتی در بدترین کشورها به لحاظ رشد افکار آزادپخواهانه، یک یا دو نسل فعالیت روشنفکران در کنار



مازیار خسروی

در سال ۱۹۸۳ یک جوان ۲۳ساله در سرزمینی که تا آن زمان «ولتای غربی» نامیده می‌شد با افسران و سربازان طرفدارش از یادگان بیرون آمد و قدرت را قبضه کرد. او قیامش را «انقلاب دموکراتیک و مردمی» می‌خواند، نام کشور را به «بورکینافاسو» تغییر داد و به‌سرعت یک سلسله‌اقدامات اصلاحی را در دستور کار قرار داد. دوستداران «توماس سانکارا» خوش داشتند او را «چه‌گواری آفریقا» بنامند. شباهت‌ها کم نبوده جوان سیه‌چرده دور کشور را با مونتوسیکلت گشته